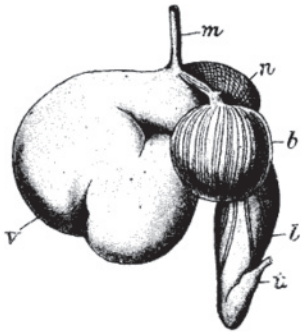

نشخوارِ زندگی

بهروز صفدری

۱. چهار سال و اندی پیش در آغاز مقاله‌ای با عنوان «نُت‌های آنتراکت» نوشته بودم:

> من هیچ‌گاه در کار ترجمه شتاب‌زده نبوده‌ام. برعکس، به تأمل طولانی و چه‌بسا نشخوارِ هر معادل و هر شکل نحوی در جملات می‌پردازم. [...]واژه‌های نت و آنتراکت در اصل فارسی نیستند. اما کاربردشان معناهای آن‌ها را دست‌کم در بافتارهای خاصی برایمان آشنا و قابل‌فهم ساخته است. نت در زبان فرانسوی، خارج از عرصه‌ی موسیقی نیز معناهایی دارد، از جمله یادداشت و یادآوری، تذکر و تبصره، و مثلاً پانویس یا زیرنویسِ یک متن. آنتراکت هم که از لحاظ ریشه‌شناسی لغوی "میان‌کنش"، "میان‌کار"، معنی می‌دهد، فاصله‌ی میانِ پرده‌های یک نمایش، تئاتر یا یک مجموعه‌ی روایی را نشان می‌دهد. تداخلِ معناییِ

موسیقایی و نوشتاری کلمه‌ی نت در عنوان یکی از کتاب‌های رائول ونه‌گم نیز ــ نت‌هایی بدون خطِ حامل ــ که پیش‌تر در همین سایت از آن یادکرده‌ام، انگیزه‌ی مرا در به کار بردن این واژه در عنوان‌گذاری نوشته‌ی حاضر تقویت کرد. نت‌هایی تقریباً فی‌البداهه، در قیاس با ترجمه‌ای که در دست دارم، و همچون فاصله و مکثی میان فصل‌های آن.

و حالا بار دیگر معنای آنتراکت یا میان‌پرده، دستاویز من برای آغازکردن نوشته‌ای دیگر است، این بار بر محور کلمه‌ی «نشخوار». کلمه‌ی فرانسوی acte را می‌توان به فارسی عمل، کنش، اقدام، رفتار، پرده‌ی نمایش، و نیز سند (گواهی‌نامه) ترجمه کرد.

در باره‌ی کلمه‌ی «نشخوار» نیز در لغت‌نامه‌ی دهخدا چنین آمده:

نشخوار. [نَ / نُ خوا / خا] (اِ) (از: نش شاید مخفف نوش + خوار خوردن) نشخور . (حاشیهٔ برهان چ معین). آنچه گاو و شتر و گوسپند خوردهٔ خود را باز از معده به دهن آورده بخایند و فروبرند. (از غیاث اللغات). آنچه شتر و گاو خورده باشد و باز از معده برآورد نیک خائیده فروبرند. (انجمن آرا). جاویدن گاو و گوسفند و شتر و امثال آنهاچیزی را که خورده باشند و باز فروبردن . (آنندراج). نیم جاویده که جانوران دوباره به دهان آورده بخورند.(فرهنگ خطی). آنچه نشخوارکنندگان برگردانند به دهان دوباره جویدن را. (یادداشت مؤلف). نشوار. (انجمن آرا) (نصاب) (دهار). وسع؛ برآوردن شتر نشخوار از شکم به دهان.
ــ امثال: نشخوار آدمی حرف است.

اگر اصطلاحِ «میان‌پرده» را همراه با معانیِ عمل و کنش، و نیز سند در ذهن نگه

داریم، (در فرانسوی سند یا گواهیِ تولد را acte de naissance می‌نامند)، و به مترادف بسیار رایج «بین» به معنیِ «میان» نیز توجه کنیم، جمله‌ای فرانسوی مثل « entre la vie et la mort» یعنی « بینِ زندگی و مرگ» ـ هر چند در فارسی عبارت «بین مرگ و زندگی » رایج‌تر است ـ آن‌گاه می‌توانیم، با تعجب، پی ببریم که کلِ زندگی آنتراکت یا میان‌پرده‌ای میان پرده‌ی نخست (تولد) و پرده‌ی آخر (مرگ) است.

۲. این اطلاعات را از اینترنت گرفتم: فرایند گوارش در نشخوارکنندگان به‌ویژه در گاو، بر پایه‌ی معده‌ای چهاربخشی برای هضم سلولُز گیاهی انجام می‌گیرد:

مدت زمان روزانه: یک گاو در مرتع به طور متوسط ۴ تا ۹ ساعت در روز را صرف چریدن و غذا خوردن می‌کند. این زمان بسته به کیفیت و تراکم علوفه تغییر می‌کند. تعداد جویدن: حیوان در این مرحله غذا را خیلی سریع و با جویدن کم (فقط برای آغشته شدن به بزاق و بلع راحت) قورت می‌دهد. یک گاو ممکن است بیش از ۲۵,۰۰۰ بار در روز آرواره‌های خود را برای چریدن حرکت دهد. نشخوارکنندگان معمولاً ۶ تا ۱۰ ساعت در روز (میانگین حدود ۸ ساعت) را صرف نشخوار کردن می‌کنند. این فرآیند معمولاً در زمان استراحت و خوابیدن حیوان رخ می‌دهد. بزاق نشخوارکنندگان حاوی مقادیر زیادی بی‌کربنات و فسفات است که مانند یک ضربه‌گیر (بافر) عمل کرده و از اسیدی شدن بیش از حد شکمبه جلوگیری می‌کند.مقدار کل روزانه: یک گاو بالغ بسته به نوع جیره غذایی، روزانه بین ۱۰۰ تا ۱۹۰ لیتر بزاق ترشح می‌کند (در برخی جیره‌های بسیار خشک و فیبری این مقدار می‌تواند به ۲۵۰ لیتر در روز نیز برسد). .یک گاو بالغ به‌طور متوسط روزانه بین ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ لیتر گاز در دستگاه گوارش خود تولید می‌کند.

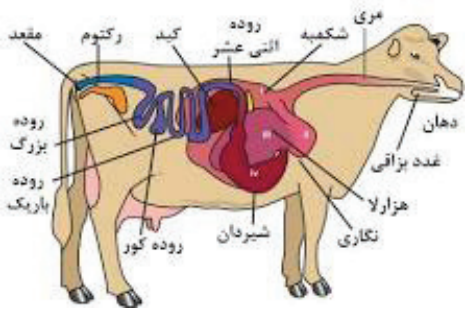

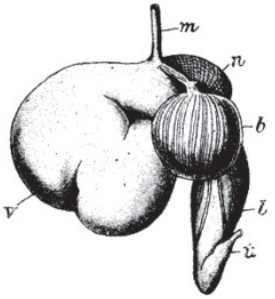

معده‌های نشخوارکنندگان: m. مری، v. شکمبه (سیرابی)، n. نگاری، b. هزارلا، l. شیردان، t.آغاز روده باریک.

شکمبه (Rumen):

شکمبه اولین بخش از معده ی ۴ قسمتی گاو می باشد که به مری متصل است. این بخش به عنوان محل ذخیره ی گیاهان جویده شده عمل کرده و غذای وارد شده به شکمبه به توده های کوچک (Cud) تبدیل می شود. Cud تکه های بزرگ و هضم نشده ی گیاهان خورده شده است که باید نشخوار شده و برای بار دوم جویده شوند. شکمبه قبل از ادامه پیدا کردن فرآیند گوارش، مواد مغذی موجود در خوراک را توسط زائده‌های موجود در در دیواره ی خود (پاپیلا) جذب می کند. علاوه بر این، شکمبه با ایجاد باکتری‌ها و میکروب‌های شکمبه‌ای که برای شکستن و هضم کردن پروتیین‌های موجود در خوراک ضروری هستند، فرآیند تخمیر را تسهیل می‌کند. میکروارگانیسم‌های موجود در شکمبه مسئول هضم سلولز، نشاسته‌های پیچیده، ساخت پروتیین، ویتامین B و ویتامین K هستند. شکمبه می‌تواند تا ۴۰ گالن خوراک را در خود ذخیره کند. شکمبه و نگاری ۸۴٪ حجم کل معده را تشکیل می‌دهند. یکی از بیمای های شکمبه، نفخ (Bloat) می‌باشد. نفخ زمانی رخ می‌دهد که گاو نتواند گازهای جمع‌شده در شکمبه‌ی خود را از بین ببرد. اسیدوز و التهاب شکمبه نیز

از دیگر بیماری‌های شکمبه هستند که در صورت کاهش PH محیط شکمبه و تولید مقادیر بالای اسید، ایجاد می‌شوند. اگر به هر دلیلی گاو نتواند این حجم عظیم گاز را با دفع و آروغ زدن خارج کند، دچار بیماری نفخ حاد (Bloat) می‌شود که به دلیل فشار گاز به ریه‌ها می‌تواند در کمتر از چند ساعت باعث مرگ حیوان شود.

نگاری (Reticulum):

نگاری به دلیل ظاهر پوشش داخلی خود با عنوان لانه‌ی زنبور عسل نیز شناخته می‌شود. با اینکه نگاری به شکمبه متصل است اما عملکردی کاملا مستقل دارد. وظیفه‌ی این بخش از معده‌ی نشخوارکنندگان نگه داشتن اجزای سنگین و متراکم مانند تکه‌های فلز و سنگ و همچنین قسمت‌های درشت خوراک است که برای هضم شدن باید کوچک‌تر شوند. نگاری فرآیند نشخوار را تسهیل می‌کند. شکمبه و نگاری هردو حاوی باکتری‌های گوارشی هستند بنابراین هیچ اسیدی در مواد نشخوار شده وجود ندارد. نگاری می‌تواند حدود ۵ گالن خوراک را در خود نگهداری کند. یکی از بیماری‌های رایج نگاری، بیماری فلزآلات است. این بیماری زمانی رخ می‌دهد که گاو اجسام سنگین و یا تیز، مانند میخ، پیچ و یا سیم را بلعیده و این اجسام در نگاری پیچیده شده و دیواره‌ی معده را سوراخ کنند. راه پیشگیری از این بیماری گذاشتن مگنت (آهن ربا) در ابزار آلات (تجهیزات) خوراک‌دهی است. این بیماری را می‌توان با گذاشتن آهن ربا در شکم حیوان درمان کرد.

هزارلا (Omasum):

هزارلا دارای بافتی خط دار و چین‌خورده است. این چین‌خوردگی‌ها آب و مواد مغذی موجود در خوراک های نشخوار شده (دو بار جویده شده) را جذب

می‌کنند. هزارلا از شکمبه و نگاری کوچک‌تر است و تنها ۱۲ درصد از حجم کلی معده‌ی نشخوارکنندگان را تشکیل می دهد. هزارلا قابلیت نگهداری ۱۵ گالن مواد غذایی را دارد.

شیردان (Abomasum):

شیردان آخرین بخش معده‌ی ۴ قسمتی نشخوارکنندگان از جمله گاوها می‌باشد. شیردان تنها بخشی از معده است که حاوی مجموعه‌ای از غدد می‌باشد. این غده‌ها با ترشح هیدروکلریک اسید و آنزیم‌های گوارشی به شیردان کمک می‌کنند تا خوراک و مواد گیاهی را بیشتر و بهتر هضم کند. در مقایسه با سایر بخش‌ها، شیردان در قسمت کوچکتر معده قرار داشته و ۴ درصد از حجم کل معده را تشکیل می دهد به طوری که گنجایش آن تنها ۷ گالن است.

هر یک از این بخش ها برای داشتن یک سیستم گوارش سالم ضروری هستند. هر ۴ قسمت باید با یکدیگر همکاری کرده و مواد گیاهی را با سرعت و بازدهی بالا به انرژی قابل استفاده تبدیل کنند. با ضعیف شدن و یا از کار افتادن یک بخش، عملکرد سایر بخش‌ها نیز تحت تاثیر قرار خواهد گرفت.

تا همین‌جا، واژه‌ی نشخوار، اگر شکلی از نوش‌خوار باشد، (های و هویِ نوش‌خوران، شادباد!)؛ و نیز کلمه‌ی نگاری، «۱. چراغ شیره‌کشی؛ اسبابی که با آن شیرهٔ تریاک را تدخین می‌کنند. ۲. (اسم، صفت نسبی، منسوب به نگار) بخش دوم معدهٔ نشخوارکنندگان که روی آن نقش‌ونگارهای مسدس‌شکل است.» و نیز تداعی‌هایش با همه‌ی دیگر معناهای نگار تأمل‌برانگیز است.

۳. هستند نویسندگان و نوشته‌هایی که با یک‌بار خواندن‌شدن آن‌ها را برای همیشه نمی‌بندیم، و اغلب بی آن‌که پیش‌بینی کرده باشیم برحسب پیشامدها و مشغله‌های فکری‌مان، باز سراغ آن‌ها می‌رویم. گویی همچنان قابلیت

نشخوارشدن دارند. و گاه این اقدام با رویدادهای دیگری مصادف، مقارن، همزمان، می‌شوند، برهم‌افتِ وقایع. دو سه ماهی است که کتاب «صد گل برای ویلهلم رایش»، نوشته‌ی رُژه دادون را، (که پیش‌تر در یکی از نوشته‌هایم در باره‌اش گفته بودم) این بار برای ترجمه‌ی کل کتاب به دست گرفته‌ام. کاری که مدام قطع و وصل می‌شود. در میانه‌ی این قطع و وصل‌ها، کتاب دیگری از او پیدا و شروع به خواندن کردم. به نام « انسان و حد و مرزهایش ـ جستاری در روان‌شناسی روزمره). پیش‌درآمد این کتاب با رویکرد نقادانه‌ی جذابی به معنی کار شروع می‌شود، تقسیم جانوران به تندرو و آهسته‌رو، جانوران آرام‌خو و آرامش‌دوست، و جانوران اهل کار و کوشش شدید (و صید و درندگی) .دادون با انتخاب شیوه‌ی آنالوژیک و تشبیهی، با انتخاب گاو همچون نماد سخاوت و آرامش، نشخوار را کار آرام، اندرونی، امعاء و احشایی، و بنابراین «اندیشه‌ورزی» «کارفکری» ماده‌گاو، می‌نامد. در جایی، در باره‌ی شیرِ گاو، اشاره‌ای گذرا به عبارتِ «سیاهیِ رازآمیزِ شیر» می‌کند، که گاستون باشلار آن را از شعری از ژاک اُدیبرتی، نقل می‌کند. هر چند نخست اناکساگوراس پیشاسقراطی بوده که از «برفِ سیاه» گفته است. «برف در واقع سیاه است، زیرا از آب (که تاریک است) پدید آمده، هرچند چشم ما آن را سفید می‌بیند». باشلار بر مبنای مفهوم‌پردازی‌اش از «تخیل مادی» آن را بسط می‌دهد: در نگاه اول، شیر نماد مطلق سپیدی، پاکی و تغذیه است. این سپیدیِ غلیظ و کدر، برای دوام و اصالت خود به یک «تاریکی درونی» نیاز دارد. بنابر تخیل مادی، یک سپیدیِ سطحی (مانند کاغذ) بی‌روح است. سپیدیِ واقعی و زنده (مانند شیر) باید از اعماق یک ماده کدر و تاریک سرچشمه گرفته باشد تا معنا پیدا کند.

دادون با اشاره به جایگاه بنیادی گاو در اسطوره‌های گوناگون، از مصر، هند،یونان، شمال اروپا، (که می‌توانیم آیین مهر یا میترائیسم را هم به آن

بیافزاییم)، و سپس معنای حرف «الف» در الفبای عبری به معنی گاو، به تشبیه افسون‌کننده‌ای میان معده‌ی چهاربخشیِ گاو و چهار بخش یا لوب در جمجمه انسانی، دست می‌زند:

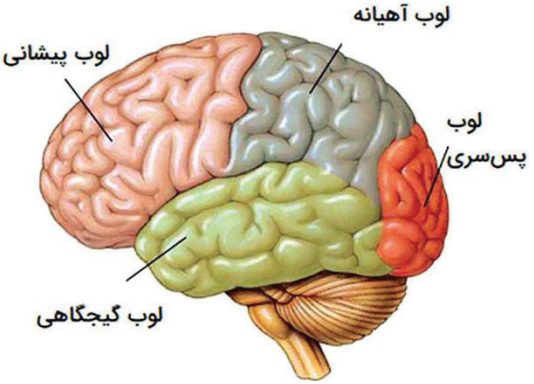

این چهار بخش به پویش‌ها و تجارب زیسته و حسانیِ تن مرتبط‌اند. یعنی با نشخوارِ این تجارب، حسکرد، بازنمایی و اندیشه تولید می‌کنند. و همان‌طور که اختلال در فرایند نشخوار گاو، به‌ویژه مسدود شدن «دفع» موجب مرض و مرگ است، در فرایند نشخوار و اندیشه‌ورزی انسان، هومو ساپینس، نیز می‌تواند اختلال و مرگ پدید آید.

پس می‌توانیم دو کیفیت متضاد، سالم و ناسالم، زندگی‌آفرین و مرگ‌آفرین، برای نشخوار و اندیشه‌ورزی قائل شویم.

پرسش: در وجود کسی مثل هیتلر (و بی‌شمار همانندانش در طول تاریخ تا همین امروز) چه کیفتی از نشخوار و اندیشه‌ورزی در کار بوده و هست؟ ایده‌ئولوژی‌های گوناگون، که همگی بر محور اقتدار، صیادخویی و طعمه‌جویی، سطله‌گری و تخریب می‌چرخند چه کیفتی از نشخوار (اندیشه‌ورزی) دارند؟

۴. سبک نوشتار رُژه دادون سرشار از بازی با واژه‌هاست. گویی برای آن که بازیچه‌ی کلمات نشویم باید با آن‌ها همبازی شویم. برای مثال او با دو فعل فرانسوی être (تلفظ ئِتر) به معنی «بودن» و paître (تلفظ پِتر) به معنی «چریدن»، جناسی آوایی ساخته و «بودن یا نبودن» شکسپیری را به «چریدن یا نچریدن» تبدیل کرده است. یکی از دوستانم در خوزستان نیز دقیقاً همین ویژگی و سبک و سیاق را در گفتن و نوشتن دارد. بارها به او همین نکته را گفته‌ام، و در روزهایی که مشغول خواندن متن‌های دادون بودم و می‌خواستم با نقل بخش‌هایی از آن به این دوست و دوستان دیگرم در جنوب ایران، در این اوضاع پرفشار و سنگین اندکی سبکبالی برایشان ایجاد کنم، همین دوست ویدیویی چند دقیقه‌ای از گاومیش‌های شوشتر در حال دویدن و فرورفتن در گودالی از آب برایمان فرستاد...

و در توضیح این صحنه نوشته بود: «برا آب‌تنی بایستی به موازت همین دوستان مسافت زیادی رو تو گل‌ولای و لجن شالاپ شلوپ بری تا برسی به نقطه‌ای که از شر لوله فاضلاب در امون باشه...»

گریزان از گل و لای و فاضلاب زمانه و خواهان رسیدن به آبی زلال، همین پیام انگیزه‌ی نوشتن این متن شد، نشخوار زندگی‌خواهی و رهایی‌جویی در مصاف با نشخوارهای مرگبار.